

دین - مذهب - ایمان - عرفان

دین در لغت به معنای راه است و مذهب هم به معنای روش است و ایمان هم آن قدرت و انگیزه و توانائی حرکت در این راه است به سوی خدای عالمیان! و بدون این قدرت قلبی و روحی امکان و شهامت و حس امنیت برای این حرکت در عالم غیب و سیر و سلوک عرفانی وجود ندارد و لذا شرط اول و آخر دین داری همانا ایمان قلبی - روحی است که در سراسر کتاب خدا از این نور سخن رفته است.

دین، راهی است که از درک اسفل السافلین حیات دنیوی بر زمین آغاز شده و تا عرش اعلای الهی و مقام اعلی العلیین ادامه دارد که هفت طبقه زمین و آسمانها و عوالم غیب و طبقات بهشت و برزخ و دوزخ را درمی نوردد و در آسمان هفتم با خداوند دیدار می کند. پس برای چنین حرکت و سفری کبیر انگیزه و انرژی و تضمین و اطمینان و حس امنیت عظیمی لازم است و این همان نور ایمان است که بدون آن هیچ حرکتی در دین ممکن نخواهد بود و بشر شهامت دل کندن از این دنیا را ندارد و حس نابودی می کند و لذا ایمان همان امنیت این راه و سفر است چرا که عالم غیب در نزد ادراک ذهنی بشر عین ورود به قلمرو مرگ و نیستی است بخصوص که دین سفری کاملاً فردی و به تنهایی است که جز خدا و پیر طریقت شاهد، رهنما و یابوری ندارد و لذا جز ایمان و توکل فزاینده و معرفت روزافزون هیچ رزق و قوت و امید دیگری در این راه وجود ندارد. زیرا این راهی به سوی درون و در درون است تا اعماق ذات ازلی خویشتن! و عجیب تر اینکه هر مؤمنی هم دارای هدایت و سیر و سلوک ویژه خویشتن است و راه مخصوص خودش را به سوی خدایش در پیش می یابد. و لذا هیچ نقشه و فرمول از پیش تعیین شده ای در این سفر وجود ندارد. اینست که تقلید از بزرگان هم در این راه عین گمراهی است. و جز به روش تقوا و اطاعت از امام هدایت یا پیر طریقت روش دیگری ندارد که اطاعت از امام هم به معنای طی طریق مراتب تقوا و خروج از آفتها و قیود مادی و تاریخی و نژادی و غریزی است.

پس مذهب به مثابه روش حرکت در این راه و سفر همان تقوای الهی با حدود اخلاقی است که انبیای بزرگ به ما عرضه کرده اند و فطرت ما آن را درک و تصدیق می کند که همانا نهی از خودپرستی ها و نژادپرستی ها و محرماتی چون دروغ و ریا و ربا و زنا و مکر و خیانت است. بنابراین روح تقوا، لای الهی و سلبی است که وجه ثبوتی آن صفاتی چون صدق و وفا و پاکدامنی و قناعت و صبر و سخاوت و عفو و توکل و فکر و ذکر و عبودیت است که به سوی الا الله است! و این روش دست و دل و ذهن و هوش و حواس شستن از ابتلائات مادی - غریزی - تاریخی است تا دست و پای مؤمن را از قیود دنیوی رها سازد تا بر عالم غیب و باطن (آخرت) وارد شود. پس تقوا همان روش و رفتن و راه پیمائی است که بدون آن هیچ حرکتی ممکن نیست. و هولناک ترین قیود مادی - تاریخی که مانع حرکت در راه می شوند همانا دین و آئین و مسلک و راه و رسم و اخلاق خانوادگی و نژادی و موروثی است که خود دعوی برتری معنوی دارد. و این به معنای خروج از کفری است که دعوی دین دارد زیرا کافران از مذهب آباء اجدادی خود پیروی می کنند. و اینست که خانواده و نژاد هر مؤمنی شقی ترین

خصم ایمان او هستند. زیرا در دین و آئین موروثی هیچ ایمانی نیست جز کبر و غرور و تعصبات نژادپرستانه که آن را ایمان می‌پندارند.

ایمان نوریست که خداوند بر دل‌هائی می‌تاباند و در جان‌هائی قرار می‌دهد که عاشق حقیقت حیات و هستی باشند و در عطش فهم اسرار زندگی و مبدأ و معاد آن به‌سر می‌برند. و خداوند با ایمان بخشیدن به دل‌های این افراد آنها را به‌سوی خودش می‌خواند و آنها را هدایت می‌کند و لذا می‌فرماید «هیچ دلی بدون اذن خدا ایمان نمی‌آورد» پس ایمان نه حاصل وراثت دینی است و نه اخبار و اطلاعات دینی و نه ادا و اطوار تقلیدی در دین!

همه آحاد بشری از جمله همه موجودات جهان هستی خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه به‌سوی خالق خود در حرکت هستند از مجاری بهشت و دوزخ و برزخ! ولی دین ایمانی و سلوکی که دین هدایت و سیر و سلوک روحانی است در قرآن کریم به اسم حرکت بر صراط مستقیم است که کوتاه‌ترین راه بین خود تا خداست و این کوتاه‌ترین راه همان راه باطن و مسیر دل و ذات انسان است و لذا نیازمند به راهنما و امام هدایت است که او را از اسرار و نعمات و بلاها و مخاطرات و حقایق و مکاشفات این سفر با خبر سازد تا نهراسد و بازنگردد و یا به دام شیطان نیفتد.

پس دین، راه است و مذهب هم روش راه رفتن است و ایمان هم انگیزه و قوه محرکه و نور این راه است. و بدون ایمان هیچ گامی در این راه برداشته نمی‌شود حتی اگر همه عمر را مشغول رعایت تقوا و آداب شرعی و خیرات و مبرات باشیم که به مانند مسافری هستیم که همه عمرمان در حال تدارک سفریم و هرگز این سفر آغاز نمی‌شود و لذا خود احکام و شریعت و عبادت‌ها تبدیل به هدف شده و عبادت پرستی به جای خداپرستی قرار می‌گیرد و این دین ابلیس است که ملایان شرک، مظاهر این نوع دین می‌باشند. دینی که نه راهی دارد و نه ایمانی! فقط مجموعه‌ای از روش و آداب و فرمول‌های فقهی و شرعی و عبادی است. و لذا کل زندگی دینی‌اش به‌مثابه بار سفر بستن است بی‌آنکه سفری آغاز شود که کل این بار و توشه سفر هم با مرگ از او ساقط می‌شود و او جبراً بر راه خدا وارد می‌شود که راهی ظلمانی و فاقد نور است و در این راه برده می‌شود بی‌هیچ اراده و میلی! اینست که کافران تا این حد از مرگ می‌هراسند و مرگ را تاریکی و نیستی می‌یابند.

ایمان آوردن بزرگترین و فراموش ناشدنی‌ترین حادثه زندگی هر انسان سالکی است و عین زنده شدن مرده است که در رویارویی با امام هدایت و پیر طریقت حادث می‌گردد و این ایمان به مانند نور و روحی در او دمیده می‌شود تا بالاخره سالک و رهرو و مسافر الی الله شود و از دنیاپرستی دل بکند و روی به آخرت و عوالم غیب کند بی‌هیچ دغدغه رزق مادی و هراس از مرگ و نیستی! و این حداقل نیرو و اطمینانی است که به نور ایمان در آدمی پیدا می‌شود و او را یک شبه از موجودی به‌غایت کور و کر و ترسو و مردم‌پرست به موجودی آزاده تبدیل می‌کند تا از همه اسارت‌های مادی و غریزی و نژادی و فرهنگی خروج کند. دین راه خروج از دنیا و ورود به آخرت است که در شبی از دل گشوده می‌شود که درب

آسمان است. و صاحب این دل نیز خود خداست که مؤمن از اسماء اوست و اوست که مقیم دل مؤمن است و او را به‌سوی خودش هدایت می‌کند.

اگر دین، امری خانوادگی و موروثی می‌بود می‌بایستی خاندان هر پیامبر و امامی هم همگی بر هدایت می‌بودند که نه تنها چنین نبودند بلکه شقی‌ترین خصم پیامبران و امامان همانا قوم خودشان بوده‌اند. همان‌طور که طبق روایتی از معصوم، شقی‌ترین خصم امام زمان در ظهورش بنی‌فاطمه هستند یعنی نژاد پیامبر و امامان! همان‌طور که شقی‌ترین خصم حضرت مسیح هم نژاد خود او یعنی بنی‌اسرائیل بودند. و شقی‌ترین خصم حضرت یوسف هم برادرانش بودند.

تا آدمی از جهنم حیات دنیوی خود بیزار نشده و میل به خروج از آن نیافته باشد ایمان و امامی به سراغش نمی‌آید. بخصوص جهنم آخرالزمانی که خیرش بس اندک و شرش مستمر است. سودش چند روزه و ضررش مادام‌العمر است. باید دانست که فرمول‌ها و قواعد و فوت و فن پیچیده‌ای که در لباس فقه و شریعت و عبادت به اسم دین و هدایت پیش روی مردم نهاده شده فقط راه و روش نرفتن و دل ننگدن از دنیاست و بلکه دنیاپرستی در لباس دین است یعنی مذهب نفاق! آن‌انکه دین را پیچیده و بغرنج و فنی می‌سازند تا مردم را مقلد سازند منافقانند! منافقانی در لباس فقاقت و فلسفه و گزافه‌گوئی‌های عرفانی! باید دانست که آدمی می‌تواند همه عمرش مشغول تحصیل فلسفه و تفسیر قرآن و عرفان نظری و فقه و فوت و فن عبادی باشد و از ایمان بهره‌ای نداشته باشد و از راه خدا بیگانه و بری باشد. آدمی می‌تواند کافری فیلسوف و فقیه و مفسر قرآن و حافظ کل کتاب خدا و روایات باشد که همه این آموزه‌ها دکان امرار معیشت و ریاست و سیاست باشند. اینها همه مشاغل دینی و فلسفی و عرفانی و فقهی هستند و هیچ ربطی به دین و ایمان و تقوا ندارند و بقول قرآن کریم، خرابی باشند که کتاب حمل می‌کنند و می‌فروشند.

دین هدایت‌بخش و صراط‌المستقیم راه دل است و روش آن هم تقواست که هر انسان معمولی هم آن را می‌داند و می‌شناسد. و نور و قوت این راه و روش هم ایمان است که از جانب خدا و بواسطه انسان مؤمن دیگری بر قلوب طالبان حقیقت تابیده می‌شود. و علم آن هم معرفت نفس است که علمی طی طریق در طبقات نفس و روح خویشتن است. و همه اینها اموری امّی و فطری هستند نه فقهی و فلسفی و کتابی و مدرسه‌ای!

آنکه اندک تفکر و تأمل و تعلی دارد به‌وضوح درک می‌کند که کل این دنیا نشانه‌ای برای حقیقت برتر و جاودانه است که در بطن جهان پنهان است که هوش و حواس ما از مشاهده و فهمش عاجز است و باید راهی به‌سوی آن بیابد. همین اندیشه و احساس گوهره دین‌خواهی بشر است و هر که این گوهره را در خود نابود نکرده و به نسیان نسپرده باشد لایق هدایت است و خداوند به نور ایمان او را به‌سوی حقیقت زندگی راه می‌نماید. و مجموعه آثار ما به یک لحاظ احیای چنین فکر و ذکری در بشر نسیانی عصر جدید است.

در جهنم آخرالزمان، زندگی دینی - ایمانی - تقوایی آسان‌ترین راه و روش زندگیست بی‌هیچ هزینه‌ای!

ایمان نوریست که راه خدا را در دل انسان روشن می‌سازد تا بر این راه وارد شود و سالک الی الله گردد. تعداد بس اندکی این نور را از خود خداوند می‌یابند که ربشان الله است و اینان اولیای برگزیده خدایند. و برخی هم از وجود امام زمان و مسیح موعود می‌گیرند و مابقی مؤمنان هم این نور را از وجود این یاران موعود کسب می‌کنند. از واضح‌ترین نشان ایمان، تقواست. آن‌را که تقوا نیست ایمانی هم نیست و بلکه فردی خود - شیفته و خودپرست است که نفس خود را خدا پنداشته است و شعارش اینست: فقط خود خود خدا! که منظورش اینست: فقط خود خودم!

دین، راه زندگیست زیرا خدا همان نور زندگیست که در این نور غرقیم ولی از آن غافل و جاهلیم! و کسی که در این زندگی هیچ راهی نمی‌یابد جز راه کسب پول هر چه بیشتر، در حقیقت گم گشته و در ظلمات است.

خدائی که در دسترس و در همین نزدیکی‌ها نباشد و حضورش را در همه سو از درون و برون احساس و درک نکنیم خدای ایمانی و هدایتگر نیست بلکه خدای کفر است یعنی خدای ابلیس و شیاطین که از درگاه او رانده شده‌اند و دیگر او را نمی‌یابند جز در ورای آسمان‌ها که توهم آنهاست.

تا زمانی که دستان ما به‌سوی آسمان است هنوز کافریم هر چند که نماز شب بخوانیم و دائم خدا خدا کنیم! خدای قرآن که از رگ گردن به آدمی نزدیکتر است یعنی در درون انسان است. آن‌انکه آدرس خدا را در آسمان‌ها می‌دهند کافراند هر چند که فیلسوف و فقیه و عارف نامیده شوند: «رسول در خود شماس» نه در صحرای سوزان حجاز و در فاصله هزار و چهارصد ساله از ما!

رسولی که در عربستان مرده است و خدائی که در آسمان‌ها نابوده است رسول کفر و خدای کافران است. و فقاقت و شریعتی هم که از اعماق تاریخ استخراج می‌شود روش منافقان و مسلک شیاطین است. و قرآنی هم که فقط به زبان عربی خوانده می‌شود کتاب جاهلیت عرب است: «و اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای این خوانش کفایت می‌کنی!» قرآن کریم -

این خطاب به مؤمنان است که قرآن وجود را در جانشان یافته و شبانه روز آن را تلاوت می‌کنند آن‌هم به زبان امّی و مادرزادی!

دین، راه دل است. مذهب (تقوا) هم امر دل است و ایمان هم نور دل است که این راه را بر تو روشن می‌دارد. و عرفان (معرفت نفس) هم فهم دل است از همه پدیده‌ها و حوادثی که در این راه پیدا می‌شوند که این فهم در ذهن اهلش خوانده و بیان می‌گردد که همان علم قرآن و بیان است که کتاب وجود را بر تو گویا می‌سازد و جهان بیرون را در چشم تو مصور و بنا می‌کند به خلق جدید! و چنین جهانی، مخلوق ایمان و عرفان توسست. و براستی که بقول ابن عربی، عارف هر چه که بخواهد می‌آفریند!

تعریف و توصیف مؤمن در قرآن کریم کمترین شباهتی به این معنا در میان عامه مسلمین و فقها ندارد و تقوا و متقین نیز! قرآن کریم مؤمنین و متقین را در حیات همین دنیا وعده به جناب نعیم می‌دهد.

علی^(ع) می‌فرماید که منظور خدا از مؤمنین در کتابش همانا ما ائمه هستیم. گزارش‌هایی مکرر از حضور جنات نعیم در محیط زیست ائمه هدی و برخی از مریدانشان در تاریخ وجود دارد. خود بنده نیز این جنات را در دوره‌هایی از زندگیم به عینه درک نموده‌ام. و گواهی می‌دهم که برخی وعده‌های الهی در کتابش در حیات همین دنیا نیز حقیقت دارند.

باید درک نمود که همه هر آنچه که تحت عناوین فلسفه‌های مسیحی و اسلامی و فقهات و شریعت مسیحی و اسلامی در طول تاریخ پدید آمده علوم و فنون بشری هستند که بر اطراف حقایق و احکام دین خدا تنیده شده‌اند تا آن‌را از دسترس عموم خارج نموده و تبدیل به دکان‌های معیشت و ریاست و سیاست کرده‌اند تا به نام دین، مردم را به بندگی خود بخوانند. اینها همه ظلماتی هستند که نور دین را پنهان ساخته‌اند.

دین و ایمان و هدایت و عرفان امری کاملاً شخصی و فردیست ولی همه ابعاد و جوانب و اجزای زندگی اجتماعی و معیشتی فرد را هم در برمی‌گیرد و همه روابطش را متوجه امری حیرت‌آور و فراگیر می‌سازد که خودش منشأ آن است. فرد مؤمن همچون ماهی در شب تاریک می‌درخشد در جامعه! بنابراین خودبه‌خود موجودی شدیداً اجتماعی است به‌گونه‌ای که کلی متفاوت!

و اما در زمانه و جامعه‌ای که دین خدا و اسلام پاک تا این اندازه بدنام و منفور واقع شده است تا آنجا که حتی علما و مراجع دینی هم در دین خود شک کرده‌اند و دین خدا هرگز در تاریخ اسلام تا این اندازه مهجور و غریب واقع نشده است و لذا هر کسی که دم از دین و ایمانی به غیر از دین حاکمیت بزند به‌خودی خود مهجور و غریب می‌گردد حتی در خانواده خویش! و این سخن رسول خدا را امروزه بهتر درمی‌یابیم که: اسلام از آغاز غریب و مهجور بود و تا به آخر هم چنین خواهد بود!

و اما یکی از علل هجران و غربت اسلام در جامعه ایرانی، عربی بودن زبان و منطق اسلام و مراجع دینی است. در حالی که قرآن کریم صریحاً می‌فرماید که کلام وحی بایستی به زبان هر قومی باشد تا موجب هدایت گردد و اگر قرآن به زبان عربی نازل نمی‌شد احدی از اعراب ایمان نمی‌آوردند! پس واضح است که اسلام و قرآن عربی هرگز موجب ایمان و هدایت غیر عرب نبوده است. پس آیا این اسلام ایرانیان چگونه دینی بوده است.

این حمله عمر خلیفه دوم به ایران نبود که اسلام را وارد ایران کرد هیچ ایمانی با حمله نظامی وارد نمی‌شود. برای نخستین بار ایمان محمدی از طریق سلمان فارسی وارد ایران شد زمانی که سلمان به‌عنوان نخستین استاندار ایران به سفارش علی^(ع) وارد ایران شد و ایمان محمدی و وحی الهی را به زبان مادری به ایرانیان عرضه نمود. و خود سلمان بقول علی^(ع)، مظهر ایمان کامل و تمامیت علم و ایمان محمد و علی بود یعنی حامل روح الهی بود و لذا زبانش هم ناقل حقایق اسلامی بود و به قلوب راه می‌یافت. و پس از سلمان نیز کسانی چون بایزید بسطامی و منصور حلاج حاملان و ناقلان

روح محمدی در میان ایرانیان بودند و این رسالت تا به امروز از طریق عارفان مسلمان در جامعه ایران ادامه داشته است. و لذا ایمان محمدی نه از طریق ملایان عرب زبان و فقههای عباسی و اشعری که از طریق عارفان علوی به ایران آمده است. و آنچه که از راه فقههای عرب زبان وارد ایران شده دین شرک و نفاق بوده است نه ایمان و هدایت! و آنچه که امروز قیامتش در جامعه ما برپا شده و عمرش به پایان رسیده اسلام عربی و دین شرک و نفاق و تقلید است که حاملان و ناقلانش فقههای عباسی بودند و کسانی چون شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید و امثالهم که جملگی فقههای دربار عباسیان بودند و همگی بواسطه تکفیر حلاج و پیروانش به این مناصب حکومتی رسیدند و شیخ طوسی تبدیل به شیخ الاسلام دربار بنی عباس شد که مقامی برتر از این در دستگاه خلافت نبود.

اسلام عربی و قرآن عربی و نماز و عبادات عربی و فقهات عربی و زبان عربی برای ایرانیان فقط ناقل اسلام شرک و نفاق و ضلالت و شقاوت و حماقت بوده است که امروزه به پایان عمر تاریخی اش رسیده است و این تنها وجه مبارک انقلاب اسلامی ایران است که قیامت این مذهب شرک و نفاق را برپا کرده است علیرغم میل و اراده رهبرانش!

در حقیقت حاملان و ناقلان و پیام‌آوران روح اسلام محمدی به ایران کسانی چون سلمان فارسی و بایزید بسطامی و حلاج و رزبهان بقلی و حافظ و سعدی و مولوی و عطار و جامی و امثالهم بوده‌اند و در عصر ما کسانی چون دکتر شریعتی و پدرش، حنیف‌نژاد و طالقانی و امثالهم هستند و روحی که خداوند بر ما نازل فرمود تا اسلام آخرالزمانی را عیان و بیان فرماید اسلامی که همچنان مهجور و غریب است.

منظور از اسلام ایرانی ترجمه قرآن و متون اسلامی به زبان فارسی نیست که این ترجمه‌ها یکی دو قرن است که رخ نموده است. بلکه اسلام ایرانی بایستی حامل روح ایرانی باشد و یک روح ایرانی اسلام را حمل و نقل کند و به زبان امّی به ایرانیان برساند.

اسلام عربی برای ایرانیان سراسر دین خرافه و توهمات و شرک و جنون و تقلید میمونی از ادا و اطوار ملایان بوده است و لقلقه زبان و اوراد و الفاظ مهمل و پوچی که جز به کار جادوگری و طلسم و خرافه نمی‌آید. و لذا خرافاتی که در اسلام عربی در ایران پدید آمده هزاران بار هولناک‌تر از خرافات دینی در میان اعراب است و اسلام اعراب بسیار سالم‌تر از اسلام عربی ایرانیان است و بیهوده نیست که علمای اهل سنت، ایرانیان را مشرک می‌خوانند بخصوص شیعیان را!!

توهمات یک کودکی که هنوز زبان نگشوده از والدین و بزرگسالان چگونه است؟ عین تصورات و توهمات تشیع عربی ایرانیان درباره خدا و رسول و امامان است.

آیا خدائی که فقط به زبان عربی سخن می‌گوید و فقط زبان عربی را از مردمان می‌پذیرد و می‌فهمد چگونه خدائی برای ایرانیان می‌تواند باشد جز خدای خرافه و وهم و جهل و جنون! اینست که خرافات اسلام عربی در نزد ایرانیان از مجموعه خرافات حاکم بر همه مذاهب اسلامی و غیر اسلامی بیشتر و هولناک‌تر است و لذا سرنوشت مردم ایران در حاکمیت

اسلام عربی به جایی رسیده که کل مردم را به کفر و انکار و بلکه دین ستیزی کشانیده است و این حق است زیرا این کفر و انکار و ستیز با اسلام عربی در ایران است. و مردم ایران در طی این چهارده قرن دشمنی خطرناک‌تر از این اسلام نداشته‌اند که راز همه بدبختی‌هایشان بوده است که آنها را دچار خسران در دنیا و آخرت ساخته است. و خمینی آخرین رهبر اسلام عربی در ایران بود که تبدیل به دجال آخرالزمان شد. کافیسست که به زبان الکن و مضحک او در سخنرانی‌هایش توجه کنید که آئینه تمام نمای اسلام عربی در ایران است. و او خود نخستین کسی بود که این اسلام را انکار کرد زیرا دید که مطلقاً به کار اداره کشور و رهبری نمی‌آید و لذا مکتب ولایت مطلقه را پدید آورد که اسم عربی بر ماکیاولیسم بود یعنی اداره کشور و حفظ قدرت به هر راه و روش ممکن بدون توجه به دین و اخلاق و فطرت و انسانیت!

همین اسلام و قرآن عربی صراحتاً می‌گوید که هرگز از سخنان و دین و آئینی که آن‌را فهم نمی‌کنید و به آن علمی ندارید پیروی نکنید. در حالی که حتی هم اکنون نیز اکثر علما و مراجع دینی ما معتقدند که حتی تداعی معنای فارسی آیات در نماز و دعاها، شرک است و موجب ابطال نماز و دعا می‌شود. و این عین نژادپرستی عربی است که هیچ ربطی به اسلام و قرآن عربی ندارد و رسالت ملایان عباسی و اشعری می‌باشد تا زبان فارسی را در ایرانیان نابود کنند و نابودی زبان مادی یک قوم به معنای نابودی دین و ایمان آن قوم است زیرا خدا به زبان مادری هر قومی با آن قوم سخن می‌گوید. پس این دشمنی با خدا و خلق است.

اسلام عربی برای ایرانیان همچون مسیحیت عبرانی برای اروپائیان بوده که موجب پیدایش قرون وسطای مسیحی شد که سیاه‌ترین دوران تاریخ مغرب زمین است و قرون وسطای اسلام عربی در ایران نیز در انقلاب اسلامی رخ نمود.

و می‌دانیم که عمر قرون وسطای مسیحی از زمانی در اروپا به پایان رسید که برای نخستین بار انجیل به زبان آلمانی توسط لوتر ترجمه شد و مردم از اسارت ملایان عبرانی خارج شدند. هر چند که این ترجمه لزوماً موجب احیای دین مسیح نشد ولی مسیحیت خرافه و نفاق را از میان برداشت. ترجمه قرآن به فارسی نیز هرگز موجب احیای ایمان اسلامی در ایران نمی‌شود همان‌طور که نشده است در حالی که شاهدیم که همه قرآن‌ها در منازل و مساجد ترجمه شده‌اند ولی از این ترجمه هیچ حقیقت و ایمانی برنخاسته است و فقط تناقضات کلامی و منطقی کثیری در این ترجمه‌ها پدید آمده که قرآن عربی را هم بدنام ساخته است. خدا نیازی به مترجم ندارد و با مؤمنانش بی‌واسطه و به زبان مادریشان سخن می‌گوید. روح ایمان که روح الله است همان روح ناطق خداوند است که در دین محمد به کمالش نازل شده است و لذا دین آخرالزمان است.

انسان جز نفس ناطقه خویش نیست یعنی همان قوه‌ای که در وجدانش با او سخن می‌گوید و این گفتگوی انسان با خودش همان کارگاه فهم و ادراک اوست. همین قوه است که انسان را اشرف مخلوقات و دارای تاریخ و تمدن ساخته است. و اما این کسی که در درون انسان با وی گفتگو می‌کند کیست؟

هر کسی در زندگیش، کسی را دارد که سه منشأ خرد و منطق و تدبیر اوست که برای بسیاری این فرد درونی یا والدین و یکی از افراد خانواده است یا یکی از دوستان، معلمین یا یک الگوی معنوی است. ولی برای انسان مؤمن دینی این فرد درونی خداوند است و یا امام حئی که زبان خداست. پس اگر آدمی زبان خدایش را نداند و نتواند با خدایش در خویش گفتگو کند چه مصیبتی عظیم است.

گفتگوی با خدا، گفتگوی انسان با ذات خویشتن است و وای بر کسی که زبان این گفتگو را نداند و به زبان بیگانه با خود سخن کند که موجب بیگانگی انسان از خویشتن می شود که همان ضلالت و جنون است که حاصل اسلام عربی برای ایرانیان بوده است و مسیحیت عبرانی برای اروپائیان قرون وسطی!

آن ناطقی که که در نفس ناطقه هر کسی نشسته و با وی سخن می کند در مرحله اولیه ام (مادر) است و در مرحله نهائی و کمالش امام است که زبان روح القدس و خداوند است که او هم به زبان مادری سخن می گوید. و لذا طیف نفس ناطقه هر کسی از ام تا امام در جریان است.

و در مذهب و حکمت امامیه، نفس ناطقه کارگاه همیشگی سقوط و عروج روح است و تمامیت انسانیت هر کسی در این کارگاه رقم می خورد. و اینست که کمال نفس ناطقه انسان همان قرآن و کلام الله است که با وی سخن می کند و او آنچه را که از این نفس می خواند، بیان می کند و این بیان که همان عرفان نفس است کارگاه خلق جدید اوست و محل خیزش انسان کامل الهی!

هدف دین خدا از جنبه معرفت انسانی چیزی جز احیاء و تکامل نفس ناطقه انسان به نطق خداوند نیست و کسی که به غایت این نطق الهی در خود برسد انسان کامل است و امامان ما اسوه های این کمال هستند و لذا کلام امام را کلام الله می دانیم و وجود امام را ظهور کلمة الله! و اما عنصر ذاتی و واجب این کمال همانا نور ایمان است که کل قرآن خطاب به اهل ایمان می باشد که در دین اسلام، اسوه های آشکار این ایمان کامل، ائمه هدی هستند که علی باعث و بانی این مقام است.

و علم بیان الهی که علمی مختص اهل ایمان است در هیچ گروهی از ایرانیان همچون عارفان ما به عرصه ظهور نرسیده است که امروزه در حال تبدیل به یک بیان جهانی می شود و کسانی چون حافظ و مولانا در حال تبدیل به هویتی جهانی هستند. و عرفان همان علم بیان است که می آفریند. و اینگونه است که هر انسانی یک هویت واحد و مستقل و منحصر به فرد و یکتا و تکرار نشدنی است همچون خدایش! و این اساس عدالت است آن طور که علی^(ع) توصیف کرده است که: عدالت یعنی قرار گرفتن هر چیز و هر کسی بر جای خودش! و جای ویژه آدمی، خداست. پس عرفان اساس تحقق عدل است و جز این عدالتی نه ممکن است و نه متصور! و می بینیم که این عدالت درست در نقطه مقابل برابری و مساوات و همسانسازی قرار دارد که معنای رایج عدالت در عصر جدید است که معنائی دجالی و وارونه است.

یکبار دگر اعلان می‌کنیم که ایمان به معنای قرآنیش هرگز مولود دین و آئین موروثی و تاریخی نیست و بلکه اتفاقاً حاصل خروج از نژاد و تاریخ است. ایمان دشمنی بزرگتر و ملوس‌تر و ابلسی‌تر از قوم و قبیله و نژاد و خاندان ندارد یعنی شجره که دو روی دارد یکی در پس و دیگری در پیش: والدین و همسر! دین، راه خروج از نژاد و تاریخ است و راه عروج به ذات خویشتن که ذات الهی انسان است که اساس پیدایش عدالت می‌باشد.

معانی و مفاهیم و ارزش‌های دینی در نزد ما درست در نقطه مقابل دینی است که در نزد ملایان جمهوری اسلامی است. فرق دین ما با آنها عین فرق کفر و ایمان است. در نزد ما این ملایان جملگی مستحق تکفیرند به لحاظ نظری و معنوی و نه به لحاظ فقهی که آنان خود بنا کرده‌اند.

اکراه و اجبار در دین اساساً مربوط به قلمرو مذاهب موروثی در خانواده و جامعه است که بنیاد کفر پنهان یعنی نفاق می‌باشد که اشد کفرها و مفسد است که در جمهوری اسلامی به غایتش رسیده و جامعه‌ای را تباه کرده است در امر دنیا و آخرت! و این اکراه و اجبار در دین که در قرآن کریم اساس طاغوت و ستم‌پذیری جامعه است فقط مختص مذهب شیعه آخوندی نیست که در اهل سنت و یهود و مسیحی و اسماعیلیه و فرقه‌های درویشی و بهائیکری نیز در اعمال خانواده‌ها غوغا می‌کند. و اینست که کالبد جامعه ایرانی تا این اندازه تسلیم طاغوت حاکم است که بر اجبار در دین به قدرت رسیده و با همین جباریت دینی استمرار یافته است. بنده از نزدیک شاهد ده‌ها خانواده بهائی و شیخیه و اسماعیلیه بوده‌ام که علیرغم اقلیت بودن این فرقه‌ها، فرزندان را که ذره‌ای به لحاظ فکری و عقیدتی با مذهب خانواده و قبیله زاویه پیدا کرده‌اند به خاک سیاه نشانده و از قلمرو خانواده و طایفه طرد و لعن نموده و آنها را به‌سوی اعتیاد و تبهکاری و فحشاء سوق داده‌اند. و حتی مواردی که بواسطه والدین خود تحویل نیروهای امنیتی رژیم داده شدند و اعدام گشتند. و این انتقام مرگبار از فرزندان بود که با مذهب خانواده خود زاویه پیدا کرده و گرایش‌های سیاسی یافته بودند. این همان کاریست که جمهوری اسلامی با مخالفان عقیدتی خود می‌کند که همه را از حیات اقتصادی و اجتماعی ساقط کرده یا به زندان می‌اندازد یا می‌کشد و یا از کشور بیرون می‌کند. خود والدین چنین سیاستی را در حق فرزندان خویش اعمال می‌کنند. و این نژادپرستی در لباس دین است که جامعه ما را به نابودی کشیده است و این مذهب ابلیس است که امروزه بر کل جامعه ما حاکم شده است. خانواده‌ای که آزادی عقیده و مذهب را برای فرزندان خود برنمی‌تابد چگونه در موقعیت حکومتی می‌تواند و می‌خواهد این حق را برای جامعه قائل شود. و باید درک نمود که هرگز و هرگز یک فرد حقیقتاً مؤمن در دین خود هیچ اجباری برای زیردستانش قائل نمی‌شود که اگر غیر از این باشد باید در ایمانش شک نمود. چرا که یک انسان مؤمن به تجربه یقین دارد که ایمان حقیقی از وادی شک‌ها و تردیدهای قلمرو مذهب موروثی رخ می‌نماید. ایمان حقیقی از وادی طوفان‌های عقیدتی پدید می‌آید نه از وادی باورهای موروثی و راکد و عقیم و بی‌جان! روح که ذات هر ایمانی است دارای طبعی طوفانی و انقلابی (قلبی) است و این انقلابات و طوفان‌ها تا دم مرگ ادامه می‌یابند و مراتب ایمان را موجب می‌شوند و اینست فریاد علی^(ع) که امیرمؤمنان است: هیهات از ایمان عاریه‌ای!

انسان با دین و ایمان، انسانی صاحب اختیار و انتخاب و مسئولیت و تعهد در قبال حوادث و موقعیت‌ها و اعمال و امیال و سرنوشت خویشتن است نه فقط در حیات این دنیا بلکه در حیات آخرت! و لذا تلاش می‌کند همه حوادث و اعمال و احوال و سرنوشت کلی و جزئی خود را فهم کند و دلیل خیر و شرش را بداند طبق قوانینی که خداوند در دینش معین کرده است.

پس فرق انسان با دین و بی‌دین، فرق انسان مسئول و غیرمسئول است و نیز انسان فهیم و سرگشته! انسانی که می‌داند و می‌فهمد که چه می‌کند و چه نمی‌کند و چرا چنین است و چنان نیست و انسانی که معقول و مجبور و بولهوس و بازیچه است در همه امور زندگی که نه می‌فهمد و نه می‌خواهد بفهمد که چرا چنین می‌کند و چنین اعمال و سرنوشتی دارد. زیرا نمی‌خواهد در قبال آنچه که هست مسئول و پاسخگوی به خود باشد. انسانی که در هر لحظه بر سر دو راهی باید و نباید و انتخابی قرار دارد و انسانی که هر چه پیش آید و خوشش آید همان می‌کند. انسانی که کل حیات و هستی و مسائل جزئی و کل زندگی را دارای خالق و صاحب و شاهد و ناظری حکیم و رحیم می‌داند و انسانی که همه امور زندگی را از خوش‌شانسی و بدشانسی و ناشی از جبر روزگار می‌داند پس هیچ تعهدی به خود و زمانه خود ندارد جز تعهد خوش‌گذرانی و گریز از هر مسئولیتی! انسانی که تمام هم و غم‌ش فهمیدن است و انسانی که جز خوش‌گذرانی و گریز از مسئولیت هم و غم دیگری ندارد و گریز از مسئولیت همان گریز از فهمیدن است زیرا مسئولیت یعنی سؤال و جوابی که بین انسان و وجدانش در جریان است که سراسر از جنس فهم و معرفت است.

انسان مؤمن کسی است که همه حوادث خوب و بد زندگی را بر حق می‌داند ولی انسان غیر مؤمن فقط امور خیر زندگی را بر حق و امور شر را ناحق می‌داند. و لذا موجودی دوگانه، ریاکار، دروغگو و بازیگر است حتی در جدی‌ترین امور زندگی! انسان غیر مؤمن هیچ جدیتی در هیچ امری ندارد زیرا به هیچ حقی باور ندارد و لذا بازیگری و بازیچگی کل ماهیت اعمال و امیال اوست و لذا بی‌وفائی و خیانت به خود و خانواده و دوستانش بارزترین ویژگی اوست و این یعنی بی‌بنیادی و نابودگی! علت و دلیل اعمال و امیال و سرنوشت انسان غیر مؤمن هر کس و هر چیزی هست جز خودش! خوبی‌هایش از خود اوست و بدی‌هایش مربوط به دیگران و حکومت و شرایط و زمانه است.

امروزه برخی می‌گویند که دین آن امر آرمانی و ناکجائی و ناپیدا و ناموجودی که شما می‌گوئید نیست بلکه همان چیزی است که در تاریخ مذاهب و جوامع مذهبی ظهور و بروز کرده است. یعنی اسلام همان چیز است که از حدود یک میلیارد و اندی مسلمان در جهان بروز می‌کند نه آن چیز ناموجودی که شما تعریف می‌کنید. مسیحیت و یهود و بودائیزم نیز همین‌طور هستند سوسیالیزم و سائر ایدئولوژی‌های عصر جدید هم اینگونه هستند.

آری حقیقت دین خدا و خاصه مذهب امامیه همواره در تاریخ و جوامع بشری مهجور و غریب بوده است یعنی در تقیه! همان‌طور که امام زمان این مذهب هم غایب است جز برای مؤمنان خاص! و همان‌طور که خدای مؤمنان از نگاه عامه مردم جهان پنهان است.

همان طور که بقول الهی در کتابش، قیامت هم فرا رسیده است ولی از چشم عامه مردم مخفی است. و لذا همه کسانی که خواستند دین خدا را که راه اختیار و انتخاب و آزادی عقیده است تبدیل به امر اجتماعی و سیاسی و حکومتی و بازاری کنند دست به اشد جباریت‌ها و ستم‌ها زده و حتی دین و دنیای موروثی مردم را هم به فساد کشانده‌اند و خود به صورت شیطان بروز کرده و ملعون عالم و آدم گشته‌اند.

از نظر ما دین خدا و حقایق و اسرارش در همه حال و در هر زمین و زمانی و در آحاد بشری و جوامع مدرن ساری و جاری است از اعماق درک اسفل تا طبقات جهنم و جنت و رضوانش در کلیه مراتب و مراحلش بر اهل معرفت هویدا است. برخی می‌پندارند که دین فقط همان قوانین و اعمال و احوال ویژه مؤمنان و اولیای خداست و لاغیر! در حالی که کفر و شرک و نفاق و ستم و جهل و جنون و جهنم نیز وجهی از دین خدا و قوانین اوست! یعنی همه در دین هستند خواه ناخواه و آگاه و ناآگاه! دین به معنای راه رسیده به خدا در صورت کائنات مجسم است و کل جهان هستی دین خداست همان طور که مظهر اسماء و صفات خداست از رحمت تا غضبتش!

مؤمن، کافر و مشرک و منافق را می‌فهمد ولی آنها، او را نمی‌فهمند! انسان عادل و عارف، ظالمان و جاهلان را درک می‌کند ولی آنها، او را در نمی‌یابند. همان طور که خدا، بنده‌اش را می‌بیند ولی بنده‌اش او را نمی‌بیند.

محال است کسی دین خدا و ایمان و حق رسالت پیامبران و اولیای حق را طلب کند و بخواهد و به آن نرسد. محال است که کسی بخواهد که خود و جهان را فهم کند و فهم نکند. همان طور بعکس! یعنی هرگز نمی‌شود کسی را با تهدید و تطمیع بر دین و ایمان و امر هدایت شنوا و بینا و زنده ساخت، چرا؟ زیرا: لاکراه فی الدین! راه ورود به حقایق عالم وجود و اسرار انسان و جهان، راه عشق و شیدائی است یعنی آنچه که قرآن کریم آن را راه اخلاص می‌خواند و جز مخلصین را مستحق این راه نمی‌داند.

آنچه که آدمی را به وصال با معشوق، ثروت یا قدرتی می‌رساند عشق به جمال و مال و شهرت و سلطه است. پس چگونه می‌شود با قدرتی کمتر از عشق به حق و خدای ناپیدا به وصال او رسید و او را شناخت. عشق به امری ناپیدا و نامعلوم مستلزم عطش و شوقی علمی و عرفانی است یعنی عشق به فهم و شناخت! و لذا دین و ایمانی که انتخاب می‌شود بر انتخابی عاشقانه است که ذات این عشق هم معرفت و فهم و شناخت است. و لذا دینی که از این امر بری است دین شیطان است که بر مذهب اصالت ناهمپی و حماقت بنا شده است و از هر امر فهم ناشده و جاهلان‌های یک ایده مقدس می‌سازد و هر چه که این حماقت و جهل شدیدتر باشد مقدس‌تر می‌شود. و این دین خرافه است که می‌خواهد از رحمت و کرامات الهی در خدمت امیال شیطانی بهره گیرد و لذا به مکر خودش دچار می‌شود. و احمق‌ترین آدم‌ها کسانی هستند که می‌پندارند می‌توان از اسرار و مقدسات دینی در خدمت امور شخصی و نفسانی بهره جست. و این امر قلمرو پیدایش خرافات است که امروزه حتی دولتمردان و سازمان‌های اطلاعاتی را هم به خود مبتلا کرده و به هلاکت انداخته است. و البته که رمالی و جن‌گیری و جادوگری و امثالهم نیز غرفه‌ای از دین خدا در درک اسفل السافلین است که مختص منافقان

و تاجران دین است. بنابراین مذاهب موروثی و تاریخی و از جمله اسلام تاریخی و موروثی حاکم بر یک و نیم میلیارد مسلمان هم وجهی از دین و اسلام در طبقات دوزخ و برزخ و درک اسفل است.

همان طور که نود و نه درصد از مراتب معرفت مختص به شیطان شناسی است نود و نه درصد از مذاهب و اسلامیت موجود در جهان و در تاریخ هم مختص کفر و شرک و نفاق است که در طبقات دوزخ جریان دارد که همین جهنم حاکم بر جهان می باشد که جایگاه مردمانی است که به اسم خدا و رسول و دینش با خدا و رسول و دین خدا مکر می کنند و به مکر خدا دچار می شوند.

همان طور که معنا و معنویت، روح و روحانیت، معرفت و عرفان و خدا و ملکوت امور نامرئی و پنهان هستند بهشت خدا هم در این دنیا قلمروئی نامحسوس و غیرمادی است همچون ایمان و امنیت و آرامش و عزت و خوشی که اموری ناپیدا هستند. جنّت هم همان طور که از لغتش پیداست امری غیبی و باطنی است. و فقط دوزخ و کفر و فساد و شقاوت و جنون و جنایت است که امروزه در عصر مدرنیته، تجسم پیدا کرده اند.

نامرئی و ناپیدا بودن خدا و حقیقت و بهشت و روح و عرفان و حقایق دینی کل راز دین و ایمان و امر هدایت است. یعنی اینکه چرا همه امور بر حق و جاودانه و قدسی اموری نامرئی و نامحسوس هستند. درست به همین دلیل است که اکثر مردمان، کفر را بر ایمان ترجیح می دهند یعنی نقد و ماده و عوالم محسوسات و عینی را بر امور نسیه و نامرئی و غیبی ترجیح می دهند. یعنی ماده را بر معنا ترجیح می دهند. در حالی که دین خدا به ما تعلیم و توصیه می کند تا معنای هر خیری را بر ماده اش ترجیح دهیم و لذا می فرماید آنهائی که حیات دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند کافرانند. و مؤمنان کسانی هستند که آخرت را در اولویت قرار می دهند! قرآن -

و این کل راز دین خدا و بلکه سرائرار همه مسائل انسان در جهان است یعنی اولویت معنا بر ماده! و بسیار اندکند کسانی که این اولویت را پذیرا شوند و لذا مؤمنان همواره بسیار اندک هستند زیرا اکثر مردمان نقد را بر نسیه ترجیح می دهند زیرا معنا، خدا، بهشت، آخرت، قیامت و ایمان همه اموری باطنی و نامرئی هستند. و اکثر مردم از باطن خود بیزار و فراری هستند و این همان اصل و اساس کفر بشر است.

و این بدان دلیل است که انسان به لحاظ وجودی به مثابه معنا و باطن جهان هستی است و ظهور معنوی ترین و باطنی ترین و غیبی ترین موجودات که همو خداوند خالق است که ظاهراً نیست و باطناً جز او نیست.

اگر معنا بر ماده، ارجحیت و اولویت نمی داشت اصلاً انسانیت و همه ارزش های انسانی و میزان ارزیابی به کلی امری مهممل و بیهوده و ناممکن می بود.

آنچه که به ظاهر هست و می‌نماید و محسوس و مادی است محکوم به فناست و آنچه که باقی می‌ماند معناست. باطن است که می‌ماند و ظاهر محکوم به نابودی است. اینست که باطن و معنای امور ارجحیت دارد تا وقتی که انسان هم از دنیا رفت معنایش نابود نشود که همان توشه آخرت است.

آنچه به ظاهر نیست، هست و آنچه به ظاهر هست، نیست و دما دم به فنا می‌رود. پس آنچه که نیست ارجح است بر آنچه که هست!

و انسان فشرده‌ترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین معنای عالم هستی است که بدین صورت رخ نموده است و لذا ماده کل معانی است که در جریان معناگرایی خود است که تأویل به معنای ماندگار و جاوید هستی می‌شود. و این معناگرایی او را از نابودی نجات می‌دهد. چرا که توشه آخرت و ماندگاری جاودانه هر کسی در جهان به اندازه تأویل ماده به معناست در اندیشه و قلب و جان و روح انسان و نهایتاً در هوش و حواس پنجگانه‌اش آنگونه که در ام‌الکتاب شرح نمودیم. و دین‌داری ایمانی - عرفانی همان راه و روش این تأویل است تأویل و نه تبدیل! کل علوم و فنون و فلسفه‌های بشری کاری جز تبدیل ندارند آن‌هم نه تبدیل ماده به معنا که تبدیل معنا به ماده که همان رسالت تکنولوژیکی بشر در جهان مدرن است که برپاکننده دوزخ روی زمین می‌باشد. دوزخ همان واقعه تبدیل معنای انسان به مادیت است در نزد کسانی که دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند یعنی ماده را بر معنا ترجیح داده‌اند.

آری برای کسی که دین ایمانی - روحانی را نه در خود و نه در دیگری درک و تجربه‌ای نکرده است همه این حرف‌ها مشتی هذیان و آرمان‌بافی و ایده‌آل‌بازی و خودفریبی است. ولی برای اهل ایمان قلبی همین اسلام تاریخی - اجتماعی که سراسر جنگ و غارت و فریب بوده نیز صورتی از هویت دوزخی - برزخی اسلام است. اسلام اموی و عباسی و صفوی و خمینی هم چنین است. آیا فرزندان ناخلف و تبه‌کاری که در یک خاندان پدید می‌آیند اسم و فامیل و نسبت‌های نژادیشان نابود می‌شود؟ هابیل و قابیل هر دو فرزندان آدم و حوا هستند. پس دین و اسلام و تشیع رحمانی داریم و رجمانی همچون ابلیس و پیروانش که از درگاه خداوند رجم شدند و به دوزخ رفتند ولی نابود نشدند. همان‌طور که فرزندان خلف داریم و ناخلف! این قاعده شامل حال همه پدیده‌های جهان هستی می‌شود. پس آنهایی که تلاش می‌کنند که جاهلانه یا مغرضانه، اسلام رجیم را تمامیت اسلام معرفی کنند فقط خودشان را فریب می‌دهند. این قاعده شامل حال سوسیالیسم و لیبرالیسم و دموکراسی هم می‌شود. چگونه است که دموکراسی خوب و بد داریم ولی اسلام خوب و بد نداریم! همان‌طور که انسان خوب و بد داریم. کسانی که انسان‌های بد را میزان انسانیت قرار می‌دهند دشمنان انسانیت هستند. در بستر تاریخ و جامعه این قاعده شامل حال خود خدا هم می‌شود: خدای خوب و خدای بد! خدای کافران و منافقان و خدای مؤمنان و عارفان! خدای رئوف و خدای قهار! در قرآن کریم عفو و انتقام هر دو از صفات خداوند ذکر شده است خدائی که احد و واحد است و نه دوتا و دوگانه! «فقط صاحبان خرد ناب می‌دانند که در این آیات هیچ تناقضی نیست و همه امری واحدند.» قرآن کریم - مسیح که در نزد عامه مسیحیان جهان پیامبر رحمت و عفو و شفاعت معرفی شده است در انجیل خلاف این صفات هم به مسیح نسبت داده شده است از زبان خود مسیح: برخی مرا رسول صلح و محبت

می‌دانند در حالی که من چو تیغی بر هر رابطه‌ای فرود می‌آیم که اگر حق مرا تصدیق نکنند آن رابطه را متلاشی می‌کنم و بین اعضای خانواده و یاران، اختلاف و عداوت می‌افکنم...!! (نقل به مضمون)

هر چیزی که به دست بشر برسد و بشری شود دوگانه و اضدادی و دیالکتیکی می‌شود از جمله دین! ولی صاحبان خرد ناب (اولوالالباب) در قرآن کریم کسانی هستند که یگانگی ذات این دوگانگی و اضداد را درک می‌کنند که این جز خرد دیالکتیکی نیست آنگونه که در رساله دیالکتیک دیالکتیک نشان داده‌ایم. دیالکتیک، علم شناخت دوگانگی در یگانگی است و شناخت یگانگی در دوگانگی! این همان علم ال لاهی است علم شناخت بود نبود که خداست! و خرد ناب خرد کلمه ال لاهی است آنگونه که در مجموعه آثارمان نشان داده‌ایم.

در قرآن کریم شاهدیم که حتی کافران هم دعوی دین و ایمان دارند و می‌گویند به ما هم وحی می‌شود و یا می‌گویند ما از دین اجداد خود پیروی می‌کنیم که قابل اعتمادتر است. و بلکه خود ابلیس مدعی‌ترین فرد در دین و عبودیت است و می‌گوید من جز به خود خدا سجده نمی‌کنم حتی اگر خود خدا مرا امر به غیر خود نماید. در حقیقت هیچ کسی در جهان و در زمین و آسمان‌ها نیست که خودش را کافر و بی‌خدا بداند. کفر همواره یک اتهام از جانب غیر است. حتی نیپیلیست‌ها و کمونیست‌ها هم خود را کافر نمی‌دانند مثل کاسترو و چه گوارا که دارای تفسیر متفاوتی از انجیل و مسیح بودند.

و ما در اسلام حق نداریم احدی را که شهادتین خوانده کافر بخوانیم یعنی ادعای هر کسی از جنبه اعتقادی باید باور و تصدیق شود و نیت قلبی را به خدا واگذاریم. و کلیه تعاریف و توصیف‌های ما در مجموعه آثارمان در باب کفر و ایمان فقط و فقط کاربرد معرفت نفسی و عرفانی دارد و هیچ کاربری فقهی و شرعی ندارد. یعنی تکفیر کردن کسی که خود را موحد و مسلمان می‌خواند عین تکفیر دین و اسلام است و جنگ با خدا! و لذا همه تکفیری‌ها نهایتاً به خودکشی می‌رسند که عین حق است. یعنی این تکفیر متوجه خودشان می‌شود و به خودشان باز می‌گردد زیرا انتحار در اسلام از کبیره‌های گناهان نابخشودنی است. زیرا کسی که عمداً خود را می‌کشد در واقع نسبت به حیات و هستی خودش کافر شده است و چه کفری بزرگتر از این! این عین جنگ با خدا در آفرینش خویش است.

و اما مسئله عقلانیت دین! به نظر ما تنها و تنها راه و روش و هدف عقلانی در زندگی همان دین است و مابقی راه و روش‌ها جاهلانه و کورکورانه است. و بیهوده نیست که در روایات ما آمده که خداوند جهان هستی را بر سه نور ازلی آفریده که عبارتند از: عقل و محبت و دین! که نور اول همان عقل است یا قلم که همان تعقل کردن است در روایتی نبوی! یعنی عقل مقدم بر محبت و دین است و دین و محبت دو شاخه از تجلی عقل الهی است.

مگر نه اینست که نخستین و ذاتی‌ترین سؤال هر انسانی از بدو تولد و کودکی و تا به آخر عمرش اینست که: از کجا آمده‌ام در کجا هستم و به کجا می‌روم و هدف از این رفت و آمد چیست؟ این سؤال، نخستین نور عقل و تعقل است که پاسخی جز دین ندارد. یعنی این سؤال اساس عقلانیت است که پاسخی هم جز دین و معرفت دینی نداشته است. آیا غیر از این است؟ پس دین یکسره پاسخ به عقل ذاتی و دائم‌العمر هر بشری است. اگر عقل چیزی جز چون و چرایی نیست چه چون

و چرائی اساسی‌تر از چون و چرا کردن در ذات و ماهیت و مقصود حیات و هستی انسان در جهان است؟ پس دین، تنها پاسخ عقلانی به ذات تعقل بشر است. و کسی که ادعا می‌کند که دین بر جهل و خرافه و توهم بنا شده است لابد عقلی جز جدول ضرب و معادلات ریاضی نمی‌شناسد.

از این‌رو برای کسی که وجدان عقلانیش هنوز زنده و فعال است و در همه مسائل زندگیش با وی سخن می‌کند فقط معارف دینی و حکمت‌های عرفانی می‌تواند او را ارضاء و قانع کند و به کمتر از این احساس پوچی و عبث دارد. به همین دلیل است که امروزه انسان غیر دینی و تهی از معارف عرفانی موجودی بیهوده و مهمل و مضحک و خود - مسخره است که حتی خودش هم تاب تحمل خود را ندارد و لذا در انواع مخدرات و روانگردان‌ها فنا می‌شود تا خود را از یاد ببرد و نابود گردد.

و چه راست می‌گوید قرآن کریم که: فقط عاقلان به دین خدا راه می‌یابند!

علوم و فنون بشری که بر منطق علیتی بنا شده‌اند حداکثر فقط چگونگی‌ها را شرح و بیان می‌کنند و مطلقاً از چرائی‌های زندگی بشر در جهان بیگانه‌اند و آن‌را خرافه و مهمل می‌خوانند. هر چند که حتی این شرح علیتی چگونگی‌ها هم سراسر گمراه‌کننده هستند و انسان را بنده و برده خود می‌سازند و به خدمت این علوم و فنون گرفته می‌شوند و بشر از هر اراده‌ای تهی می‌گردد و تکنولوژی خدای انسان مدرن می‌شود. هر چند که این خرد مدرن هم در حال ابطال است و بر سر پیروانش می‌شکند و عصر پسامدرنیسم که حاصل این ابطال است جز نیهیلیزم حاصلی به بار نیاورده است یعنی هیچ و پوچ شدن انسان در سیطره تکنولوژی! هیچ و پوچ شدن هر چرائی در وجدان بشری! و این وجدان است که هیچ و پوچ شده است یعنی عقلانیت! زیرا عقلانیت ذاتاً براساس چرائی‌ها پدید آمده است و جز دین و معارف توحیدی پاسخی بر این چرائی‌ها ندارد. دین تنها پاسخ معقول به عقل بشر است.

توضیح و تبیین علمی - فنی مسائل بشری عین واقعۀ تبدیل معنا به ماده است و تبدیل روح به جمادی! و بیهوده نیست که این منطق اساس بندگی و بردگی انسان در اسارت تکنولوژی و آهن و نفت و برق و بمب است. و این سقوط انسان در درک اسفل است که جهنم آخرالزمان را مشتعل ساخته است. این نوع عقلانیت، امری ضد انسانی است یعنی عقل ضد عقل است عقل شیطانی!

آن‌آنکه منطق علمی - فنی حاکم بر جهان مدرن را عقلانیت می‌خوانند به کلی از نور عقل بیگانه و تهی هستند.

منطق علمی - فنی، منطق اقتصادی - سیاسی، منطق تاریخی - اجتماعی، منطق بیولوژیکی - ژنتیکی، منطق نجومی - ریاضیاتی و... همگی منطق‌های غیر عقلانی هستند زیرا انسان را از هر اراده و عزّت و اختیاری ساقط نموده و بنده این علوم و فنونی می‌سازند که تماماً در خدمت تکنولوژی و صاحبان جهانی آن است. همه اینها منطق‌های ماشینی هستند که انسان‌ها را تبدیل به پیچ و مهره‌هایی در این ماشین جهنم می‌سازند و هیزم این جهنم!

عقل آن است که اهلش را به کمال عزّت و شرف و اختیار و تعالی روح برساند و برترین مقام ممکن را برایش تدبیر نماید و او را خدایگونه و اشرف مخلوقات بخواند. و کدام عقلانیت جز عقل دینی و بخصوص عقل اسلامی و امامی برای آدمی چنین مقامی را تعریف و تدبیر نموده است. مذهب اصالت انسان در حد کمالش و بسیار برتر از تصور هر فیلسوف لیبرال آنست که در معارف امامان شیعه تبیین گشته است و ما آن را در کتاب نزول و عروج روح شرح نموده ایم و اینست قله قاف عقل و تعقلی که همه عالی ترین اندیشه های فلسفی و عرفانی غرب و شرق عالم را درنور دیده است.

حال اگر یک آخوندک دجالی آمد و به وعده پول و پلو رایگان مردم را فریفت و به بند کشید و نام این فریبکاری را اسلام گذاشت تقصیر آن آخوند است و مردمی که به این آسانی فریب خورده اند. کسانی که نمی خواهند به حماقت خود اقرار کنند و توبه نمایند خدا و رسول و دین را متهم می کنند. اینان قربانیان آن دجال هستند زیرا هدف دجال جز کافر ساختن مردم نیست. همه کسانی که پس از انقلاب ۵۷ به آرمان ها و باورهای مقدس دینی یا غیر دینی خود پشت کردند و کافر شدند هنوز هم پس از سی سال از مرگ خمینی در سیطره روح پلید او هستند هر چند که به ظاهر به او فحش می دهند ولی در جرگه لشکریان شیطانی او قرار دارند و مغلوب اویند تا زمانی که به جای انتقاد به خود به انتقاد از خدا و رسول مشغولند. به جای احمق دانستن خود، دجال را فریبکار می خوانند و در حقیقت دجالیت او را تقدیس و تصدیق می کنند و حق را به او می دهند. این جماعت که متأسفانه اکثریت مردم ایران را تشکیل می دهند علت اصلی استمرار حاکمیت دجالی خمینی هستند. اینها به جای آنکه حساب خمینی را از خدا و رسول و دین جدا کنند و او را یک شیطان بخوانند به جنگ با خدا و رسول برخاسته و خمینی را عین دین معرفی کرده اند. هر که خمینی را مظهر دین و اسلام و تشیع بخواند یک شیطان است چه حامی خمینی باشد یا مخالفش! «هر که در آن روز رهبران را مسبب گمراهی خود بخواند از او پذیرفته نمی شود چون دروغ می گوید و می داند.» قرآن کریم -

هرحقیقتی به ضدش شناخته می شود. و این از ارکان ذاتی معرفت و ادراک بشر در همه قلمروهاست. همان طور که خدا هم با شیطان شناخته می شود و امام و ناجی هم با دجال! و دجال کسی است که در لباس امیال و علائق و نیازهای هر فرد و گروهی درآمده و از آنان دل می برد و می فریبد. و خمینی یک دجال جامع الشرایط و تمام عیار در عصر ما بود، با شعارهای آزادیخواهانه از همه روشنفکران چپ و راست دل برد، با شعارهای عدالت خواهی و آمریکاستیزی و مبارزه با امپریالیزم همه گروه های انقلابی و چپ را فریفت و با تکه بر الفاظ فقهی و فلسفی و عرفانی هم همه علاقه مندان به فقاقت و شریعت و فلسفه و شعر و عرفان را فریب داد و با لهجه و زبان عامیانه و لمپنی و بازاری خود هم همه عوام و اراذل و اوباش جامعه را هم با خود همراه ساخت و لذا واقعاً هم نود و هشت درصد جامعه را فریفت حتی ساواکی ها و امرای ارتش را فریب داد و به خدمت گرفت. پس او دجال مردم ایران بود از هر طبقه و قشر و مکتب و مذهبی! پس انقلاب ۵۷ برپائی قیامت آخرالزمان تمامیت مردم ایران بود: قیامت آن روزیست که باطن ها آشکار می شود. و باطن همه اقشار و اصناف و طبقات و مذاهب در وجود خمینی آشکار و رسوا گردید. و تا مردم ایران به جای فحش به این و آن به نقد صادقانه و جسورانه خود نپردازند و به جای کفر و انکار خدا و رسول به حماقت و شقاوت و مکر و جهل و جنون خود اقرار و توبه

نکنند از اسارت دجال خمینی رهائی ندارند و حتی پس از سقوط جمهوری اسلامی به یک نظام دجالی‌تری دچار می‌شوند تحت هر عنوانی!

دجال ظهور شیطان باطن انسان است و لذا در این ظهور و بروزش فریبنده‌ترین لباس‌ها را بر تن می‌کند تا دلبری کند و فریب دهد. بنابراین دجال‌شناسی عین خودشناسی است شناخت کفر و مکر و حماقت و شقاوت و ظلم خویشتن در لباس دین و ایمان و علم و عرفان و عدالت و آزادی و عشق و ایثار! و شیطان یعنی همین!

هر چیزی در این جهان یک اصلی دارد و جعلی، راستی دارد و دروغی! همه افراد بشری بر روی زمین نیز دارای هویت انسانی نیستند برخی از آنها باطناً جن و شیطانند و به‌ظاهر انسان! هر چیزی ضدی دارد به‌صورت همان چیز! و اگر چنین نمی‌بود اصلاً میزان ارزیابی در کار نمی‌بود. ارزیابی یعنی تشخیص اصل از جعل و راست از دروغ! و انسانیت بشر تماماً مخلوق همین دوگانگی‌ها و تناقضات است و این مختص انسان از سائر موجودات عالم است که جز در معرفت دینی قابل فهمی توحیدی نیست و جز در روش دینی یعنی تقوا راهی برای خروج از این دوگانگی‌ها ممکن نمی‌شود.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۴/۳۰